

«شبه‌خوانان درحالی که هر یک وسائلی از صحنه را در دست دارند با خواندن شعری در مدح اباعبدالله (ع) بر صحنه حاضر می‌شوند»

گروه اجرا: این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟
«در تک‌خوانیها به نوبت، هر کدام از شبه‌خوانان تک‌خوان می‌شوند و نوحه می‌سرایند»

تک‌خوان: باز در خاطرها یاد تو ای رهرو عشق شعله سرکش از ادگی، افروخته است یک جهان بر تو و بر همت و مردانگی از سر شوق و طلب، دیده جان، دوخته است.

گروه اجرا: این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟

تک‌خوان: نقش پیکار تو در صحنه تاریخ جهان می‌درخشد، چو فروغ سحر از ساحل شب پرتوش بر همه کس تابد و می‌آموزد پایداری و وفاداری، در راه طلب

گروه اجرا: این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟

تک‌خوان: رسم آزادی و پیکار حقیقت‌جویی همه جا صحنه تابنده آیین تو بود آنچه بر ملت اسلام، حیاتی بخشید

جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود
گروه اجرا: این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟
تک‌خوان: آن که از مکتب آزادی ات درس آموخت

پیش آمل ستمگر ز چه تسلیم شود؟
زور و سرمایه دشمن نفریبا او را

که اسیر ستم و مردم درخیم شود
گروه اجرا: این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟
تک‌خوان: جان به قربان تو ای رهبر آزادی و عشق

که روانت سر تسلیم نیآورد فرود
زان فداکاری مردانه و، جانبازی پاک

جاودان بر تو و بر عشق و وفای تو، درود
گروه اجرا: این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست؟
«اولیاءخوانان و اشقیاءخوانان هر کدام در موقعیت مکانی خود

قراری می‌گیرند»
«راوی که به فرآخور صحنه، همان شخصیت اصلی خواهد بود،

قبل از اجرای نقش بازگوکننده قسمتی از تاریخ واقعه کربلا خواهد شد»

راوی: بسم‌الله الرحمن الرحیم، السلام و علیک یااباعبدالله و علی‌الروح‌الطی خلت بینناک

به راستی این حسین کیست که همه عالم دیوانه اوست و همه جانها شمع وجود او، او کیست که همانند خورشید فروزان و مهتاب درخشان، بر ستیغ کوه انسانیّت برای همیشه تاریخ، راست‌قامت ایستاده است.

او که درس نیمه تمام گذاشتن حج و به سوی شهادت رفتنش راه هیچ انسان آزاده‌ای فراموش نخواهد کرد، و اکنون در گذر تاریخ این گروه عاشق طریق مکتبش، گرد آمده‌اند تا صفحاتی از کتاب واقعه دلخراش کربلا را نشان دهند. تا شاید ره‌توشه‌ای از این معنویت نصیبشان گردد. «نشاءالله»

«هرتیه» اصحاب در کنار خیمه‌گاه امام با قدمهایی شمرده و کلامی دلنشین ایشان را موعظه می‌کند.

امام: ثنای کنم خداوند خود را به نیکوتر ثناها و حمد می‌گویم او را بر شدت و رجاء ای پروردگار من!

سیاس می‌گذارم تو را به اینکه ما را به تشریف نبوت تکریم فرمودی و قرآن را تعلیم ما کردی و به معضلات دین، ما را دانا کردی و گوش شنوا و دیده بینا و دل دانا به ما عطا فرمودی. پس بگردان ما را از شکر گزاران خود.

«به اصحاب خود» ای یاران باوفایم، فردا روز پیکار است چه فردا آخر کار است

فردا هیچ شمشیری نیامش را نمی‌بیند و هرگز دشمن کافر، نگاهش پشت مردی را نخواهد دید سپر هاسینه‌ها هستند

چه دلها آشیان کینه‌ها هستند شرابی نیست، خولی نیست، کنار رود می‌جنگیم و آبی نیست

به پاس پاکی ایمان ز ناپاکان کافر، داد می‌گیریم تمام دشت را یک‌جا به زیر هیبت فریاد می‌گیریم و پیروزی از آن ماست

چه با رفتن، چه با ماندن یکی از اصحاب: ای فرزند پیغمبر!

سخن از جان مگو، جان چیز ناچیز است برای جنگ فردا، تیغمان تیز است تو جان هستی

اگر نابود گردی بی تو جانی نیست چه بی تو پیروانت راه امانی نیست خدا را می‌خورم سوگند

که فردا تن مدارم در میان ننگهای زندگی در بند دیگری از اصحاب: چه کاری مرد را شاید به جز با نام خوش مردن؟

تحمل نیست مردان را به بار ننگها بردن

نوای خون

نگاهی بر عاشورا

۹۴۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

عباس شاهپوری



گران پیوندها را با تو من تکرار خواهم کرد
و فردا دشت را با خون خود، هموار خواهم کرد
امام: به خدای سوگند، همانا من اصحابی باوقتر از اصحاب
خود نمی‌دانم و اهل بیته از اهل بیت خود نیکوتر ندانم؛ خداوند
شما را جزای خیر دهد. همانا در این تاریکی و ظلمت شب، به
شما اجازه می‌دهم که همگی بروید و به راستی که از من حلال
خواهید بود و هیچ چیز درباره من، بر عهده شما نخواهد بود.
اکنون پرده شب، شما را افرا گرفته است، به هر سو که می‌خواهید
بروید چه این جماعت مرا می‌جویند، چون به من دست یابند به
غیر از من نپردازند.

مسلم بن عوسجه: به خدای سوگند، اگر بدانم که کشته،
سپس زنده می‌شوم و بعد مرا می‌سوزانند و باز زنده می‌شوم و اگر
این کار، هفتاد مرتبه تکرار شود دست از تو بر نمی‌دارم تا در دفاع
از تو، جان‌پزای کنم و چرا این کار را نکنم، که فقط یک بار کشته
شدن است و پس از آن کرامتی جوادانه، خواهد بود که هیچ‌گاه
سپری نمی‌شود.

زهیر بن قین: به خدای سوگند، دوست دارم کشته و زنده
شوم تا هزار بار، شاید بتوانم با جان ناقابل خود، از تو و خاندانت
دفاع کنم.

راوی: آری، آن شب در سیاهی و ظلمت بی‌پایان و در بی‌کران
ستم و جور ناکسان و بی‌وفاییان به عهد، یاران امام ادای به عهد
و وفا کردند و امام نیز، همگی را دعای خیر فرمود و سپس جا و
مقامشان را در بهشت به آنها اعلام کرد. سپس امر فرمود تا هیزم
و نیهای اندوخته را در خندق که اطراف خیمه‌ها کنده بودند
ریختند و آتش در آنها افروختند تا مانعی باشد از گزند و آسیب
کافران، به اهل بیت.

«هنگام سخنان راوی امام، یاران را در آغوش می‌گیرد، سپس
آنان اطراف خیمه‌ها را با هیزم، روشن می‌کنند.»

راوی: در این هنگام، از آن سوی میدان، لشکر پسر سعد،
حرکت کردند و در گرداگرد محل استقرار یاران امام حسین(ع)
جولان دادند. آن‌گاه شمر ملعون به صدای بلند فریاد برداشت:

شمر: امدم غلغله در گنبد مینافکنم
بر جان علی و دل زهرا فکنم

«شمر با غضب هر چه تمام‌تر به طرف ابن‌سعد»
شمر: یا ابن‌سعد، از چه نشستی تو چنین فارغ‌بال
خشک شد پای یلان در صف میدان جلال

ابن‌سعد: کسی از سمت حسین(ع) روی نیاورد به جنگ
شمر: امر کن تا که بر آن شاه کنم حوصله تنگ

ابن‌سعد: گر، دهی اذن به یک لحظه ز تیغ و خنجر
خانه دین مبین را بکنم زیر و زبر

شمر: «خطاب به امام حسین(ع):» ای حسین(ع) پیش از
آنکه قیامت رسد شتاب کرده به آتش

امام: این گوینده کیست؟ گویا شمر است.
مسلم بن عوسجه: بلی، جز او دیگری نیست.

مسلم بن عوسجه: «در حالی که تیری در کمان می‌گذارد» آقا،
رخصت فرما، تا او را هدف سازم. همانا او قاسق و از دشمنان خدا و

بزرگان ستمکاران است و خداوند مرا بر او تمکین داده.
امام: «در حالی که مانع می‌شود» مکروه می‌دارم که من با این
جماعت، ابتدا جنگ کنم.

«امام از اردوگاه به طرف لشکر کفر می‌رود و ابن‌سعد را مخاطب
قرار می‌دهد»

امام: به ابن‌سعد بگوید ای ز سگ کمتر
طلب نموده تو را نور چشم پیغمبر(ص)

ابن‌سعد: چه مطلب است ای سبط احمد مختار؟
بیان نما به من ای برگزیده ابرار

امام: تو را ای پسر سعد، ننگ و عار چه شد؟
رعایت من و اجداد تاجدار چه شد؟

شنیده‌ای تو که قنقاره مرا به یقین
به آسمان، ز زمین برده جبرئیل امین

شنیده‌ای که بنی‌دوش مصطفی(ص) جایم
به گوشواره‌ی عرش خدانت ما اویم

بگو هنوز به من جنگ می‌کنی یا نه
هنوز کار به من تنگ می‌کنی یا نه؟

ابن‌سعد: یقین بدان به تو امروز جنگ خواهم کرد
ز ظلم و کینه به تو ننگ خواهم کرد
نه شرم می‌کنم از روی مادر و پدرت
نه در قتال تو دیگر، درنگ خواهم کرد
تنی که حضرت زهرا(س) به باز پرورده
نشان نلواک تیر خدنگ، خواهم کرد
یقین که معجز کلثوم زار و زینب را
به ماتم تو من از نیل، رنگ خواهم کرد

امام: بیاترس ز روزی که قادر قیوم
کند مؤاخذه ظلمی که کردی با مظلوم

از این اراده که در دل نمودی بگنر
مکن خجل تو خودت را، به نزد پیغمبر

چنین درشت مگو این زمان برابر من
مخور قریب ز شیطان، بیا به لشکر من

ابن‌سعد: به لشکر تو اگر آیم ای نکونیناد
یقین خراب کند خانم، عیید زیاد

عمارتی که به عمرم نمودم معمور
رضامیاش که ویران شود، چو خانه مور

امام: بیا، ز من بشنو بگنر از اراده زشت
عوض دهد به تو خلق، خدای به بهشت

ابن‌سعد: چگونه آدم عاقل بگو که کار کند
که نقد را بدهد نسیه اختیار کند

مکن چنین تو تمنای ای نکونیناد
کنون برو تو و آماده باش بهر جهاد

سخن بس است که من رفتن ای نکونیناد
برو و دعای نما اهل بیت مضطر خویش

«ابن‌سعد به طرف خیمه‌گاه می‌رود، امام در برگشت با خود
سخن می‌گوید:»

امام: ای روزگار از تو و بی‌مهری تو داد
هر گز دل گرفتگی از تو نگشته شد

ترسم که زینب از ستم و کین شود اسیر
ورنه به قید خویش نامی، هر چه بادا باد!

«مرتبه امام زین‌العابدین(ع) دراز کش به حال بیماری در
جلوی خیمه‌گاه، امام حسین(ع) تنهای تنها در حالی که شمشیر
بر زانو گذاشته و سر در گریبان دارد آن طرف‌تر نشسته. حضرت
زینب(س) از خیمه‌گاه بیرون می‌آید و به طرف برادر می‌رود.

زینب(س): کاش مرگ مرا نابود می‌کرد. به خدای سوگند این
زمان همانند زمانی است که مادرم فاطمه(س) پدرم علی(ع) و
برادرم حسن(ع) از دنیا رفتند.

برادر، یا حسین تو جانشین گذشتگانی و فریادرس همه
مظلومان

امام: خواهرم زینب، شکیبایی کن به صبر و بدان که اهل زمین
و آسمان همه می‌میرند و هر چیزی در معرض هلاکت است جز
ذلت خداوند ای خواهر من، به خدای سوگند که جد و پدر و،
مادر و، برادر ما بهتر از من بودند، آنها نیز دنیا را وداع گفتند «رو
به آسمان»

ای چرخ کج‌مدار کنی کینه آشکار
آل محمدیبه، از این ظلم شرم دار

زینب(س): گشتم کباب از سخنان تو یا حسین
خون شد دلم ز سوز لبان تو یا حسین

جانم هزار بار فدای سرشست تو
بهر چه گشته است چنین سرنوشت تو

امام: خواهر به دوستان خداوند ذوالجلال
قسمت شده است درد و غم و رنج و ابتلا
خاصان حق به دهر ندیدند جز جفا

اینک رسیده نوبت سلطان کربلا
زینب(س): آری به راه دوست پنهین به خون به جاست
لیکن به کام تشنه، برادر، کجا رواست؟

تو تشنه کام و اهل حریم تو تشنه لب
تو آشکریز و خواهر زار تو در تعب

یک سو سکینه زرد شده رنگش، از عطش
از بهر آب، اصغر زار تو کرده غش

امام: در بزم خاص، حق، چو به ما دوست زد صدا

بنهاد از کرم بر جامی از بلا
در قرب هر که را چو مکان بیشتر بود
جام بالای او ز همه بیشتر بود
خواهر رضا شدم به چنین ظلم بی‌کران
تا بگذرد خدا، ز گناهان شیعیان
«موسیقی شبیه خوانان اولیاء و اشیاء همه دم می‌گیرند.»

همسرایی
گروه اجرا: جان به قربان حسین و، فکر جاویدان اوست
مرد و زن را، دست حاجت جمله بر دامان اوست

او بود شمع فروزان بساط زندگی
تک‌خوان: صحنه گیتی منور، از رخ تابان اوست

زان فداکاری که اندر راه دین نمود
تا قیامت، خلق عالم واله و حیران اوست

گروه اجرا: جان به قربان حسین و، فکر جاویدان اوست
مرد و زن را، دست حاجت جمله بر دامان اوست

تک‌خوان: جان خود را در ره ابقای دین، ایثار کرد
دین حق مهرون عزم و همت شایان اوست

در کتاب آفرینش، چون بود دیباچهای
نام دلجوی حسین از لطف حق، عنوان اوست

گروه اجرا: جان به قربان حسین و، فکر جاویدان اوست
مرد و زن را، دست حاجت جمله بر دامان اوست

تک‌خوان: هر که در عالم دم از قانون آزادی زند
در حقیقت خویش‌چین از جان اوست

کشته شد اما نشد تسلیم نامردی و زور
چون سرافرازی و مردی فکرت و ایمان اوست

گروه اجرا: جان به قربان حسین و، فکر جاویدان اوست
مرد و زن را، دست حاجت، جمله بر دامان اوست

تک‌خوان: درس رادی و جوانمردی به عالم داد و، رفت
کاخ حریت به یاد، از درس جاویدان اوست

تشنه لب جان داد چون در راه بیزان زین سبب
جان عالم تشنه لعل لب عطشان اوست

گروه اجرا: جان به قربان حسین و، فکر جاویدان اوست
مرد و زن را، دست حاجت جمله بر دامان اوست

موسیقی: «نور «روز» همسرایان در حین خوابیدن وسایل را نیز
باتوجه به روز عاشورا بر صحنه می‌چینند. شمر با شتمن(پرخاش)،
رجز می‌خواند

شمر: یا حسین بن علی، موسم عزت بگذشت
صبح ذلت بدمیدم و، دم راحت بگذشت

از حرم پای برون نه، نبود وقت درنگ
باید این دشت سراسر شود از خون تو، رنگ

«مراسم صبحدم» توسط همسرایان «گروه اجرا» انجام
می‌گیرد

گروه اجرا: ای صبحدم یک دم مدم
یک انشعب از بهر خدا
تا حسین کشته نگردد

در زمین کربلا
باروشن شدن نور، به علامت روز، همسرایان دم می‌گیرند.

گروه اجرا: صبح قیامت دمید
گشت به کام یزید

«بعد از پایان مراسم صبحدم، ابن‌سعد لشکر را مخاطب قرار
می‌دهد»

ابن‌سعد: ای سپه، جمله به یکبار بجنبید ز جا
روی آرید به سوی حرم شیر خدا

تنگ گیرید کنون، کار به سلطان عرب
روز روشن بنمایید به چشمش، چون شب

طبل عشرت بنوازید و، بتازید سمنند
از دل آل علی(ع) ناله نمایید بلند

«امام از خیمه‌گاه بیرون می‌آید و به طرف لشکر کفر می‌رود و
آنها را موعظه می‌کند»

امام: ای مردم، شما را به خدا، آیا می‌دانید که پدر بزرگ من،
رسول خداست؟

مردم: آری

امام: آیا می‌دانید پدر من علی بن ابی‌طالب(ع) است؟

مردم: آری می دانیم
امام: آیا می دانید مادرم فاطمه(س) دختر گرامی رسول خداست؟

مردم: این را نیز می دانیم
امام: شما را به خدا، آیا می دانید مادر بزرگ من خدیجه، دختر خُوَیله، نخستین بانویی است از این امت که مسلمان شد؟
مردم: به این نیز آگاهییم
امام: آیا می دانید حمزه سیدالشهدا، عموی پیامبر، عموی پدر من است؟

مردم: به خدا سوگند این را نیز می دانیم
امام: آیا می دانید، این شمشیر که بر دوش من است شمشیر رسول خدا و این علامه که بر سر من است علامه رسول خداست؟

مردم: همه اینها را می دانیم
امام: پس در این صورت چرا ریختن خون مرا را می دارید؟
مردم: همه این مطالب را می دانیم در عین حال، دست از تو بر نمی داریم تا نشسته بمیری

امام: «غمگین و افسرده رو به آسمان» خشم خداوند هنگامی بر مسیحیان شدت گرفت که گفتند مسیح پسر خداست و خشم خداوند هنگامی بر مسیحیان شدید شد که گفتند مسیح پسر خداست و خشم خداوند بر هر قومی که پیامبر خود را کشته اند شدت پیدا کرده است و اکنون خشم خداوند بر این گروه که می خواهند پسر پیامبر خود را بکشند شدت پیدا خواهد کرد.

«رو به لشکران کفر» هلاکت و انده باد شما را ای جماعت عَدَّار و ای بی وفای جفاکار در هنگامی که به جهت هدایت خویش ما را به سوی خود طلبیدید و ما اجابت کردیم و شتابان به سوی شما آمدیم پس، بر روی ما شمشیر کشیدید و برافروختید بر روی ما آتشی را که برای دشمن شما مهیا کرده بودیم. آیا ظالمان را معاونت می کنید و از یاری ما دست برمی دارید؟ آگاه باشید که زناده، فرزند زناده، «ابن زیاد» مرا مُرَدَد کرده است میان دو چیز، یا اینکه شمشیر بکشم و در میدان جنگ بکوشم و یا آنکه لباس ذلت و خواری ببوشم و در گوشه های نشینم، که دور است از ما ذلت و پذیرش ظلم که خداوند رضا ندهد و رسول او نفرماید و مؤمنان و پروردگان دامنهای ظاهر و صاحبان حمیت و اربابان غیرت، ذلت لنام را بر شهادت کرام، اختیار نکنند. اکنون حجت را بر شما تمام کردم و با قلت و کمی یاران با شما رزم خواهم کرد. «سنت سوی آسمان بلند می کند» بار الها بر تو توکل و اتکال کردیم که بازگشت همه به سوی توست.

«به خیمه گاه وارد می شود «موسیقی» شمر و ابن سعد آهسته به در خیمه امام نزدیک می شوند و زبان به مدح امام می گشایند»

شمر: نرسد کسی به کمال تو
به جلال تو، و حال تو
دو جهان شده محو جمال تو
متفکرم به خصال تو
منحجیرم به جلال تو
به جلال تو و خصال تو
ابن سعد: تو منی' و مکه مَعظمی
تو صفا و مروه و زمزمی
تو حیات عالم و آدمی
تو به خلق زمانه دمدادی
تو ظهور عیسی مریمی
تَبُود به دهر، زوال تو
شمر: تو سپهر عالم وحدتی
تو جهان عدل و مروّتی
منحجیرم که چه آیتی
من و فکر و ذکر و خیال تو
ابن سعد: تو، شه سریر امامتی
تو نهال باغ نبوتی
تو سپهر حشمت و شوکتی
نرسد کسی به جلال تو

ابن سعد و شمر با چشمان گریان، کلاه خودهای خود را بر سر می گذارند و ناگه با چهره های خشمناک رو به طَبال.

شمر: بزید طبل فلک قرین
پس قتل خسرو مُلک و دین
که قُتد غریب به دست کین

ز خروش ناله مشرکین
ابن سعد: بنگر که لشکر ما کمین
همگی به قصد جلال تو
«ابن سعد و شمر به طرف خیمه گاه خود می روند، امام از خیمه بیرون می آید، موسیقی»

امام: یارب به افتخار، به گردون رسان سرم
غلند به خون اگر به رضای تو، پیگرم
یارب تو هم ز لطف به هنگام رستخیز
بخشا گناه شیعه من، از ره کرم
«حضرت زینب(س) از خیمه بیرون می آید، گریان با خدای خود راز و نیاز می کند»

زینب: یارب رسد به گوش، فغان برادرم
کرده فرار از غم او، هوش، از سرم
ترسم شود شهید جفا تو عین من
غلند به خاک، جسم شریف برادرم
جانم فدای چشم گهز یار اُتوت

بر گو که چیست گریه کنی، جان خواهرم
امام: خواهر، در راه دوست شوم امروز من شهید
گردم ز دین رخ احباب ناامید
در پیش دیده تو مرا سر جدا کنند
پامال پیگرم ز ستم آسپها، کنند
«موسیقی» امام با تغییر شخصیت رو به جمعیت همراه با همسران

«گروه اجرا»: بگو یا حسین... شهید کربلا حسین...
راوی: و اما، آزاده نام صحرای کربلا خَربن یزید ریاحی چون تصمیم لشکر سعد را بر امر جنگ دید و فریاد امام حسین(ع) را شنید از خواب غفلت بیدار شد و لاجرم به خویش آمد، از مکان خود کناره گرفت و به لشکر گاه امام نزدیک شد.

«خَربن ریاحی» در حالی که چکمه های خود را از گردن آویزان کرده است به سوی امام می آید»
خَرب: یار الها، به حضرت تو انابت رجوع کردم، پس بر من بخشای، چه آنکه در بیم افکنم دلهای اولیای تو را و اولاد پیغمبر تو را (خَرب سپر را واژگون می کند)

خَرب: ای در تو مقصد و مقصود ما
وی رخ تو شاهد و مشهود ما
نقد غمت مایه هر شادی ای
بندگی ات به زهر آزادی ای
یار شوی، ای مونس غم خوردگان
چاره کن ای چاره بیچارگان
خَرب: در گذر از جرم که خواهند مایم
چاره ما کن که پناهند مایم
چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برائی به که، رو آوریم
«خَرب در پیشگاه امام زانو می زند»

خَرب: فدای تو شوم یابن رسول الله، منم آنکه تو را در مسیرت آزاد نگذاشتم و طریق بازگشت بر تو مسدود داشتم و تو را از بین راه بگردانیدم تا بدین زمین بلانگیز، رسانیدم قسم به خدا که هر گز گمان نمی کردم این قوم، با تو چنین کنند. اکنون از آنچه کرده ام پشیمانم و به سوی خدا توبه کرده ام. آیا توبه و انابت مرا در حضرت حق به مرتبه قبول می بینی؟

امام: «خَرب را از روی زمین بلند می کند» آری، خداوند از تو می پذیرد و تو را عفو می دارد
«همسران» «گروه اجرا» با موسیقی دم می گیرند»

گروه اجرا: باز آ، که در توبه است باز
هین بگیر از عفو ما، خط جواز
هان، در آ که کس ز احرار و عبید
روی نومیدی در این درگه ندید
گر دو صد جرم عظیم آوردی
غم مخور، رو بر کمر آوردی

خَرب: «رو به طَبال با شور و شغف»
طبل کوید دم اندر دم، و شیور زبید
که من امروز عجب شور و نوایی دارم

«موسیقی» خَرب میداندار می شود و آماده رزم با کفار می گردد.»
راوی: آری، خَربن یزید ریاحی همچون شیر غضبناک بر لشکر عمر سعد حمله برد
و جماعتی از آنها را به هلاکت رسانید.

حسین بن تمیم: (به یزید بن سفیان) ای یزید، این همان خَرب است که تا لحظاتی پیش جزء سپاه ما بود اینک به جنگ ما آمده است. برو، و تنش را نقش زمین کن. «جنگ خَرب با یزید بن سفیان و کشته شدن یزید و تعداد زیادی از اَشقیاء»

راوی: به خدا سوگند مثل آنکه جان یزید در دست خَرب بود او را فرصت نداد پس پیوسته جنگید تا عمر سعد دستور داد که حسین بن تمیم با یلغمد کماندار اصحاب امام حسین(ع) را تیرباران کنند و طولی نکشید که جماعتی از لشکر ابن سعد، بر خَربن ریاحی حمله بردند و او را به شهادت رساندند.
امام: ای خَرب، تو خَربِ همچنان نامت «شهادت خَرب، امام بر بالین خَرب می آید» خَرب هم در این دنیا و هم در دنیای آخرت.

«موسیقی» «هر تپه»
راوی: و بدین سان ستاره های به آسمان همیشه روشن شهادت اضافه شد و خَرب ذکر به آزادگان دنیای حقیقت پیوست، آن روز در آن مُعلا کربلا.

یاران امام یکی پس از دیگری پای در کارزار گذاشتند و جهت استواری دین خدا جان مطهر خویش را اهدا کردند. برترین خضیر، وهب بن عبدالله، نافع بن هلال جملی، ابونامه صیداوی، زهیر بن قین، عبدالله و عبدالرحمن غفاریان، سیف بن حارث، مالک بن عبدالله و جمعی دیگر از اصحاب فرزند رسول خدا همگی با دنیایی از خلوص و عشق به فیض عظمای شهادت ناآل گردیدند، و عقبت چون از اصحاب کس نماند نوبت به جوانان هاشمی رسید. پس فرزندان امیر المؤمنین(ع)، اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و امام حسین(ع) آماده جنگ شدند و با یکدیگر وداع کردند.

گروه اجرا: آید تا بگیریم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد، روز و فاع یاران
باساریان بگویی احوال اشک چشمم
تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

راوی: پس به عزم جهاد، جوانمردی خوش سیما و خوش سیرت، قدم در پیش نهاد حضرت ابوالحسن علی بن الحسین الاکبر سلام الله علیه. او که در رسایی زبان و زیبایی رخسار و سیرت به حضرت رسول(ص) می ماند، در شجاعت و رشادت به علی مرتضی(ع). «حضرت علی اکبر به طرف امام می رود و اجازه جهاد می طلبد»

علی اکبر(ع): سپاه دین با سلطان خوبان
بده اندم روم تا سوی میدان
امام: میر تو اسم جدال ای ضیاء چشمانم
از این خیال که داری گذر، فدای تو جانم
علی اکبر(ع): زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی
کمک ز غیر تو، ننگ است یا علی مددی

امام: پروردگار من، گواه باش بر این قوم، هنگامی که به مبارزه ایشان می رود جوانی که شبیه ترین مردم است در خلق و خلق و گفتار با پیغمبر تو و ما

هر وقت مشتاق می شدم دیدن پیغمبر را نظر به صورت این جوان می کردم، خداوند، باذکار از این قوم بدکار بر کرات زمین را و ایشان را متفرق و پراکنده ساز.

«علی اکبر(ع) از امام جدا می شود و روی به میدان کارزار می گذارد، شمر به میدان می آید و علی اکبر(ع) را انظاره می کند او محور زیبایی جمال علی اکبر می شود و بحر طویل می خواند.

شمر: احسن الله تبارک و تعالی. ز کدامین افق این ماه برآمد؟
شب بلدا به سر آمد، به نظر مظهر حق، نور خدا، گروه گاه آمد، نه خور است این، نه نمه است این، ز مه و مهر به است این، که ندارد مه رخسند چنین خال و خط و، زلف دلاویز، به یکباره بگوید تبارک و تعالی.
گروه اجرا: تبارک و تعالی

ابن سعید: ای شما این یوسف ثانی که تف شعله خُشنش، بر سینه شرم می زند، و بر جگر آذر، نور دل لیبال بود و نخیه زهرا، فرزند حسین باشد و نامش علی اکبر، به یکباره بگویند تبارک و تعالی

گروه اجر: تبارک و تعالی

علی اکبر: من علی اکبر پسر حسینم، پسر علی ام، سوگند به خدای بزرگ که ما به پیغمبر سزاوار تریم «جنگ علی اکبر با اشقیاء شمر به طَبال اشاره می کند»

شمر: تو طَبال با حکم من این زمان در این دشت بنمای محشر عیان «شمر روانه میدان می شود با اشقیاء و علی اکبر را به شهادت می رسانند»

امام بر بالین علی اکبر می آید: زنها با شیون و زاری به دور امام و علی اکبر مجلس عزای بامی کنند. «موسیقی» مرتبه

راوی: ز برج خیمه برآمد چو قاسم بن حسن سهیل سر زده گفتمی مگر ز سمت یمن ز خیمه گاه به میدان کین روان گردید رخ چو ماه تمام، و قدی چو سرو چمن گرفت تیغ عدوسوز را به کف چو هلال نمود در بر خود بیرهن به شکل کفن **قاسم (ع):** السلام ای سرور لب تشنگان السلام ای سرور آزادگان ای خوش آن لحظه که در کوی تو بی سر باشم پایمال شوم اسپان ستمگر باشم ای خوش آن لحظه که در پای تو بسپارم جان غرقه در خون، ز جفا از دم خنجر باشم امام: مرحبای ای نور چشمان برادر، مرحبای ای قوت بازوی حیدر، مرحبای ای برادرزاده ای نور دو چشمان ترم کی دلم گردد روا، تاجی تو، بر فرق سرم **قاسم (ع):** حالیا نیست عموجان به دلم هیچ غمی دلم از بهر شهادت به کف خود رقیمی وقت آن است که آتش به جهان اندازم جان شیرین به سر کوی تو قربان سازم **قاسم (ع):** شوم فدای تو ای پادشاه تشنه لبان مرا مرخص میدان اشقیاء فرما

امام (ع): برو برو که خدا یار و یاورت باشد همیشه سایه الله، بر سرت باشد **قاسم (ع):** رفتم ای دوستان خداحافظ جانب بوستان خداحافظ «رو به لشکر یان کفر» ای دشمنان خدا و رسول سگان ستم پیشفنا قبول که در رتبه جد کبارم، علی است منم آنکه عمم حسین علی است گناه حسین چیست ای ناکسان که بنشینید بر روی ما، آب و نان

شمر: چون کشتم تیغ بر این تازه جوان ای لشکر؟ زخم آتش به دل پیر و جوان، ای لشکر بنشینید و زمانی همگی، گریه کنید بهر این طفل بسوزد دل و جان ای لشکر «رو به طَبال» بنوازید ای لشکر یان طبل جهاد

رزم حضرت قاسم (ع) با اشقیاء و نهایتاً شهادت او «موسیقی حمله قاسم»: حضرت عباس (ع) بادیده اشکبار و کلامی حزین در جلوی خیمه گاه با شمشیر خود سخن می گوید

حضرت عباس (ع): ز حال دلم نیست آگه، کسی به شمشیر دارم حکایت، بسی ای منم ز علی یادگار، ای شمشیر

تو بی نشانم از ذوالفقار، ای شمشیر به قیضه تو زخم دست حیدری امروز کم معاینات آشکار، ای شمشیر

حضرت عباس (ع): ای یادگار باب من ای تیغ ابدار! شمشیر شیر حمزه صمصام روزگار

وقت نبرد گشته چو خفتی تو در غلاف؟

چو اژدها بر آبی زمانی تو از شکاف امروز روز یاری و هنگام یآوری است من غرژ شجاعتم، از ارت حیدری است.

فریاد العطش، العطش کودگان از خیمه ها بلند می شود»

کودکان: العطش ای جان بابا، العطش

سوختم از تف گرم، العطش

ابر رحمت، ای خدا، بر ما ببار

رحم کن بر طفلی ما، العطش

راوی: حضرت عباس (ع) بزرگترین اولاد ام البنین و پسر چهارم امیرالمومنین (ع)، کنیه اش ابوالفضل و لقب به سقایی کر بلا و علمدار امام حسین (ع) بود، چنان جمال دل آرا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی هاشم می گفتند. او را از مادر و پدر سه برادر بود که هر سه نیز در راه حقانیت حق، جانشان را اهدا کردند. حضرت عباس (ع) چون تنهایی امام و لب تشنگی طفلان را دید به خدمت برادر رفت و رخصت جنگ طلبید.

حضرت عباس (ع): ای جان برادر، رخصت فرما تا جان ناچیز خود را فدای تو گردانم

امام: «حضرت عباس را در آغوش می گیرد» ای برادر تو صاحب لویای منی چون تو نمائی کس با من نماند.

حضرت عباس (ع): برادر جان سینه ام تنگ شده و از دنیا سیر گشته ام و اراده کرده ام که از این جماعت منافق و کافر خونخواهی کنم

امام: برادرم، طفلان تشنه هستند. اکنون که عازم سفر آخرت گردیده ای پس برای آنها کمی آب بیاور.

امام: حضرت عباس (ع) را در آغوش می گیرد «حضرت عباس آماده جنگ می شود.

حضرت عباس (ع): به نام الله نمایم آهنگ

به سر گذارم عمامه جنگ

به سینه و سر زیند یاران

که من روانم به جنگ عدوان

«موسیقی» جنگ حضرت عباس با اشقیاء و هلاکت کفار.

حضرت عباس (ع): نموده وعده خدای یکتا

به روز محشر عزیز زهرا

کنند شفاعت گناهکاران

ز امتان رسول راور

به سینه و سر زیند یاران

که من روانم به جنگ عدوان

«موسیقی» جنگ حضرت عباس (ع) و هلاکت کفار، حضرت به رود فرات می رسد از شدت عطش کفی از آب برمی دارد که بنوشد ناگهان امام و اهل بیت را به یاد می آورد آن را می ریزد.

مشک را آب می کند. «مُصِیب»

پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت

می خواست که نوشد از آن آب خوشگوار

آمد به یادش از جگر تشنه حسین

چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار

شد با روان تشنه ز آب روان روان

دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

کردند حمله جمله بر آن شبه مرتضی

یک شیر در میانه گرگان بی شمار

یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر

یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار

حضرت عباس (ع): مگر بندم پی شهادت

که هست ما را شهادت عادت.

حضرت عباس (ع): ز جان نثاری زهی سعادت

اگر قبولم کند برادر

به سینه و سر زیند یاران

که من روانم به جنگ عدوان

«جنگ حضرت عباس (ع) و نهایتاً شهادت او، موسیقی، توجه»

حضرت عباس (ع): (فرق در خون) ای جان برادر مرا در یاب

«امام به سوی حضرت عباس (ع) روان می شود و بر بالین او

می نشیند و سرش را بر دامان می گیرد»

امام: برادر جان پشتم را شکستی

شمر: «با خوشحالی» بشارت باد ای لشکر دگر بار

حسین شد بی برادر، بی علمدار

دو دست از پیکر عباس افتاد

زیند از هر طرف شیپور بیداد

«شمر با تغییر لفظ به طَبال دستور نواختن می دهد»

شمر: کوید شما طبل ستم لشکر کافر

ماهی صفت عباس به خون گشت شناور

«شادی و هلهله لشکر یان کفر - شمر خطاب به امام (ع)

شمر: ای حسین علی نور چشم پیغمبر

مبارزی بفرست این زمان سوی لشکر

اگر که نیست مبارز دگر تو را به جهان

قدم گذار خود این دم به عرصه میدان

«شیون و زاری و توجه از خیمه ها بلند می شود - محمد و عون

فرزندان حضرت زینب (س) از خیمه بیرون می آیند»

محمد: برادر جان چرا غوغا به پا شد

چرا در خیمه ها بانگ عزاز شد

عون: صدای الوداع و الفراق است

ز کینه چرخ دون، اندر نفاق است

محمد: یقین سلالا دین عازم به جنگ است

ز کینه شیشه عمرش به سنگ است

عون: صدای زینب آید ای برادر

زند بهر حسین بر سینه و سر

محمد: عزیزان درد زینب بی شمار است

حسینش بی کس و بی غمگسار است

عون: صلاح این است ای جان برادر

کنیم ما یاری فرزند حیدر

محمد: بلی باشد صلاح از بی نوابی

ز نیم در خاک و خون ما دست و پایی

عون: نینیم ما بهتر از شهزاده اکبر

یقین مردن برای ماست بهتر

«محمد و عون به طرف خیمه گاه می روند و مادر را مخاطب قرار می دهند»

محمد و عون: الوداع ای مادر ما بی کسان

الوداع ای زینب بی خانمان

کودکانت سوی میدان می روند با دل ناکام و چشم خون فشان

«کوکان سلاح برمی گیرند روانه جنگ می شوند و پشت در

پشت یکدیگر مبارز می کنند»

ابن سعید: ای گروه شما طبل کینه بنوازد

میانه دو برادر جدایی اندازد

«موسیقی، جنگ و شهادت دو طفل حضرت زینب (س) امام

بر بالین آنها می آید»

امام: خداوندانمی دانم چه سازم

بسان شمع در سوز و گذارم

خجالت می کشم از روی زینب

ز بس آشفته بینم روی زینب

«حضرت زینب (س) بر بالین فرزندان می آید»

حضرت زینب (س): خدایا بر مراد خود رسیدم

دو نو داماد خود را کشته دیدم

جوانان رسیدم رادم ای رود

دو طفل نامیدم رادم ای رود

به پیش من دو طفلم کشته گشتند، به خاک و خون خود

آغشته گشتند

امام: ای خدا آگاهی از بی براری ام

بین چسان آماده جان بازی ام

اندرین صحرا اندام جز تو کس

در صف محشر به فریادم برس

جز شفاعت نیستی مقصود من

سر دهم در راهت ای معبود من

«طفلان شهزاده عبدالله فرزند خردسال امام حسین (ع) و

سکینه، نازدخت امام حسین (ع) توجه می کنند»

طفلان: العطش ای جان بابا، العطش

سوخت از تف گرم، العطش

ابر رحمت، ای خدا، بر ما ببار

بانهامه تخصصی نتانت



شماره پست وودوچم

رحم کن بر طفلی ما، العطش
«درویش کلبلی به قلندری و رهگذری وارد دشت پربلا می‌شود»

درویش: ای باعث لوح و قلم، ای صاحب دفتر علی (ع) موجود از تو شد عدم، ای بر همه رهبر علی (ع) گر تو نبودی در جهان

پیدانمودی آسمان

گشته زمین از تو عیان

بر جملگی سَرُوْر، علی

عالم همه در مشت تو

چون حلقه در انگشت تو

بار امامت پشت تو

بازوی پیغمبر علی

بهر زیارت آمدم

نزد تو از مُلک جمجم

تا در حریمت پا نهم

ای صاحب منبر علی

طفلان: العطش ای جان بابا، العطش

سوختم از تَفِ گرما، العطش

کیست رحمی بر دل طفلان کند؟

تا که دفع آتش سوزان کند؟

«درویش نزد طفلان می‌آید و با آنان سخن می‌گوید»

درویش: یارب این طفلان و مظلومان ز نسل کیستند

اندر اینجایی کس و یاور، برای چیستند؟

یارب این شهزاده بیمار آید از کجا؟

کز عطش رخسار او گردیده همچون کهریا؟

یارب این دختر چرا از تشنگی خشکیده لب؟

از چه متنوع‌اند از آب بیابان، العجب؟

گویابا ندارند اندر این دشت بلا

کاین چنین گشتند در غربت غریب و، مبتلا

می‌روم آب آورم بهر رضای کردگار

بهر این لب‌تشنگان باشد تو لب کردگار

می‌کنم کسکول خود را پر از این آب فرات

تا دهم این تشنگان را، از عطش شاید نجات

«مام حسین (ع) به طرف طفلان می‌آید و درویش او را می‌بیند»

درویش: ای جوان و شه لافقی سلام و علیک

نشان و مظهر مهر خدا، سلام و علیک

امام: هزار بار علیک‌السلام ای درویش

تو را مراد علی ولی است ای درویش

یگو برای چه در اضطرابی ای درویش

برای کیست پر ز آب کرده‌ای کسکول درویش

درویش: قلندری است معاشم، مرید پیر خود علی ام

من از غلام غلامان مرتضی علی ام

من از عجم به عرب راهم با پیغمودم

به شوق شاه نجف لحظه‌ای نیاسودم

صدای العطش کودکان کلبم کرد

چنان کباب که یکبارگی چو آبم کرد

غرض ز بهر خدا، ز بهر این طفلان

بیامدم بدهم آب با تو صد افغان

امام: آه ای درویش آتش در تن است

آن که گوید العطش، طفل من است

ما به آب تو نلاریم احتیاج

نیست بر تقدیر این گردون، علاج

درویش: گو برای من که از نسل کدامین سروری؟

گو که را اندر صدف ای شاه، یکتا گوهری؟

امام: بدان درویش آن شاهی که تو دم می‌زنی از وی

نمودی این همه راه دراز و دور هر دم طی

بود آن شاه از در، من دلخسته را بابا

منم فرزندان حیدر که خواتی مدح او هر جا

درویش: من به قربان جمالت ای تو مولادام

من فدای بی کسی‌ات ای تو آقا دام

گو به من آیا مگر عباس نام آور تویی؟

بازوی شیر خدا، عباس شیر تر تویی؟

امام: زدی آتش به جان بی‌قرام

بدان گشتند عباس رشیدم

دو بازویش برینند از تن او

به خاک تیره گشته مسکن او

درویش: چیست پس نام شما قربان نامت ای جناب

کن بیان نام شریف‌ت زودتر بر گو جواب

امام: من غریب کربلایم نام من باشد حسین

من شهید کربلایم نام من باشد حسین

درویش: ای غریب کربلا قربان تو

عالمی یک جا بلاگردان تو

ده اجازت یابن خیر المرسلین

تا کنم جان را نثار راه دین

امام: ازین رخصت تو را دادن مرّوت نیست، ای درویش

به این زودی تو را مردن مرّوت نیست، ای درویش

تو زوّار علی المرتضی، شاه نجف باشی

تو را منع نجف کردن مرّوت نیست، ای درویش

درویش: ده اجازت کاین شهادت از زیارت بهتر است

جان سپردن در رکاب تو رضای داور است

رخصت ده، رفت شاهلا اختیار من ز دست

شوق رضوان و غم بی‌یآوری، پشتم شکست

امام: برو درویش شد کام تو حاصل

تو را در جنت المآواست منزل

برو من نیز می‌آیم شبانان

مخور غم با منی در باغ رضوان

«درویش کلبلی چوب‌دستی خود را می‌چرخاند و بر ضد لشکریان کفر فریاد برمی‌آورد»

درویش: ای گروه تبهکار روزگار زبون

چه دشمنی است شما را به این مه دلخون

که این جناب بود نسل حیدر کرار

چه دشمنی است شما را به این فلک مقدار

ابن سعید: قطع سازندای سپه نخل قد درویش را

رفع سازید از سر ما، ای سپه تشویش را

سر جدا سازید او را و به خاک و خون کشید

پا و سر و پیکرش، هر یک سوی هامون کشید

«موسیقی - جنگ درویش با لشکریان کفر و شهادت درویش»

ابن سعید: ای سپه جمله به یک‌باره بجنید ز جا

روی آرید به سوی حرم شیر خدا

طبل عشرت بنوازید و بزناید سمنند

از دل آل علی ناله نمایید بلند

«طبل بر طبل می‌کوبند، شمر جولان می‌دهد و سپس به اشاره شمر طبل آرام می‌گیرد»

شمر: شده وقتی که اندر کربلا بر پا کنم محشر

ز قتل زاده زهرا، حسین فرزند پیغمبر

«موسیقی - تکرار بیت فوق، گروه اجرا با همسران دم می‌گیرند»

گروه اجرا: سر سلسله مردم ازاده حسین است

آن کس که در این ره، سر و جان داد حسین است

درسی به بشر داد به دستور الهی

در سش عملی بود نه کنیی نه شفاهی

ننهاد به زنجیر ستم گردن تسلیم

حجر به دم خنجر بیدادگران داد

مردانه در این معر که نهاد قدم را

بر ضد ستمکار برافراشت علم را

هر وحشی ناکس نزند کوس تمدن

هر کافر ناحق نزند لاف تدین

گروه اجرا: مردم همه با کافر و ظالم بستیزند

پوینده ره حق و ز ناحق بگریزند

این حکم صریح است و بدیع است و محقق

چیره نشود حق کتس و گشته نشود حق

بیدادگری را اثری نیست به عالم

زنده است حسین بن علی آن حق مطلق

«موسیقی - امام آمده رزم و جهاد، اما قبل از شهادت و جهاد بار

دیگر حجت را با قوم دون تمام می‌کند، رو به لشکریان سعد»

امام: ای ابن سعد و شمر و خولای دون

ستان و عمرین حجاج ملعون

شما سزادرهای خیل لشکر

روید و مشورت سازید بکسر

ببینید قتل من ای خیل اعدا

چه نفعی دارد از بهر شماها

محمد شاعت: بدان تا صبح دیشب جمله با هم

نمودیم مشورت ای شاه عالم

تمامی متفق در رای هستیم

کمر بر قتل تو از کینه بستیم

نیاشد چاره‌ای، با هم ستیزیم

مگر خونت در این صحرا بریزیم

«موسیقی - امام گردشی در میدان کارزار می‌کند سپس تمام عالم را مخاطب قرار می‌دهد»

امام: روز وصال گشته و شام الم تمام

امروز شب شود همه عالم مرا به کام

از فرش تا به عرش همه محو کار عشق

غیر از حسین کیست کشد دوش بار عشق

حجت تمام می‌کنم ای خلق عالمین

ایا کسی بود که کند یاری حسین؟

«مام چندین بار هل من ناصر اینصرتی را تکرار می‌کند»

«همراه با ندای امام گروه اجرا (همسران) دم می‌گیرند و تمام فضای صحنه را با فریاد هل من ناصر اینصرتی پر می‌کنند»

گروه اجرا: «یا موسیقی» هل من ناصر اینصرتی. «تکرار»

«گروه اجرا همسران» با تغییر ریتم و ملودی در موسیقی فریاد حسین، حسین سر می‌دهند.

گروه اجرا: حسین حسین حسین حسین حسین

تک خوان: «به نوبت، هر یک از شخصیتها» قتل اشقیا حسین

گروه اجرا: حسین حسین حسین حسین حسین

تک خوان: شهید کربلا حسین

گروه اجرا: حسین حسین حسین حسین حسین

تک خوان: مظلوم حسین، شهید حسین

گروه اجرا: حسین حسین حسین حسین حسین

«فریاد حسین حسین چندین بار تکرار می‌شود و تمامی صحنه را بوی حسین فرا می‌گیرد و نهایتاً با ضرب طبل سکوت مطلق - امام شمشیر می‌کشد و در وسط صحنه دستهارا می‌گشاید و عالم دون را مخاطب قرار می‌دهد»

امام: ای شمشیرها، اگر دین محمد (ص) با کشته شدن من

پایدار می‌ماند پس بیایید و مرا راباید.

«سیاهی صحنه، صدای چکاچک شمشیرها در فضا می‌پیچد، موسیقی باربتمی درهم نواختن می‌گیرد، فریاد و شیون، شهادت

و نهایتاً سکوت و نوحه همسران و خروج شبیه‌خوانان از صحنه

با همان شکل ورود و خواندن همان اشعار اولیه.» مردی از مردان

آزاده از میان جماعت حضار برمی‌خیزد و ادامه راه حسین را چنین

تفسیر می‌کند.

مرد: بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است؛

که مرگ سرخ‌په از زندگی ننگین است

حسین مظهر آزادی و آزادی است

خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است

مرد: نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو

که این مرام حسین است و، منطق دین است

همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب، کافی است

اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است

ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست

که درک آن، سبب عز و جاه و تمکین است

ز خاک مردم آزاده بوی خون آید

نشان شیعه و آثار پیروی این است!

«والسلام و علیکم و رحمتالله و برکاته»

«یا حسین (ع) قبول کن»